

بزرگی برده میشود و هر روز برای او آتش نیازهای شایسته تقدیم می کنند ولی کاهنین اسرائیلی بر میز یهوه و بر محراب او چار پایان مریض و لنگ می گذارند. آیا باید یهوه این هدایا را بپذیرد؟ ۱۳-۱/۱۱ در ۳/۷ آمده بسوی خدا بازگردید تا منم بسوی شما توجه نمایم. هر چند شما میگوئید چگونه باید بسوی تو باز گردیم؟ آیا انسان اجازه دارد خدا را فریب دهد؟ شما مرا فریب میدهید. لعنت بر شما فرود آمده ولی باز هم شما مرا فریب میدهید، شما همه مردم! شما می گوئید چگونه ما تو را فریب میدهیم؟ با زکوة و هدایا. زکوة خود را به درستی و کمال در انبار معبد تحویل دهید تا در خانه من غذا به کفایت یافت شود. آری با آن شما مرا آزمایش کنید، چنین گفت سرور سپاهیان. و صبر کنید تا به بینید چگونه من درهای آسمان را باز کرده و رحمت را بر روی شما فرو خواهم ریخت»

یوال نیز که یکی از نبی های پس از تبعید است و رساله مختصر او را به قرن چهارم ق.م نسبت میدهند، از این مینالد که قربانی و غذای یهوه معطل مانده و کاهنین عزا دارند که خدمت به معبد متوقف شده است. یهوه به قوم خود توصیه می کند به سوی او باز گردند، با روزه داری و گریه و زاری!! و خدا سپس آنها را خواهد بخشید و به آنها رحمت خواهد آورد و آنگاه آنان میتوانند قربانیها و نیازهای غذایی خود را به یهوه تقدیم کنند. همه مردم باید جمع شوند و بین طالار و رودی و محراب کاهنین به ندبه مشغول گردند و خدام یهوه باید بگویند، خداوندا با قوم خود همدردی کن.

از این گفته ها میتوان اختلاف اساسی یک نبی وابسته به کهنانت را با یک رسول مردمی بخوبی دریافت. در گفتار امثال ملنخی و یوال صداقت و ایمان مشهود است ولی تأثیر تعلیمات معبدی فکر آنها را تسخیر کرده است چه ملنخی غم این دارد که بره کور و بزشل به معبد تقدیم نه گردد و زکوة غله به وفور در انبارهای معبد تحویل نشود تا سفره یهوه اهمیت خود را از دست ندهد و در غذای خدا نقصی حاصل نشود. یوال راه بازگشت به خدا را گریه و زاری و روزه داری توصیف می کند و آمادگی برای تقدیم نیازها، ولی نبی های مردی فریاد می زنند که با نیکی و نیکوکاری میتوانید به سوی خدا باز گردید و عدالت و فضیلت وسیله نزدیکی شما به خداست که خدا به قربانیهای شما نیاز ندارد و از این دین کلاه شرعی و معامله گری شما متنفر است.

این هم آهنگی برداشتهای رسولان قبل از تبعید و شباهت فکری چشمگیر نبی های پس از تبعید گویای یک واقعیت عمیقی است که متاسفانه محققین با بی توجهی از آن گذشته اند، در حالیکه بنظر من برای درک واقعیت دین موسی این مسئله بسیار شایان

اهمیت است. با توجه به این واقعیت که در تمام جهان روحانیت سعی در معبدی و شعائری و تشریفاتی ساختن دین می نماید و برعکس هیچیک از ادیان بزرگ جهان در آغاز تشریفاتی نبوده است، میتوانیم با بهره گرفتن از طرز تفکر انبیاء بنی اسرائیل و مقایسه آنها با بیانات کاهن - پیمبران یهودی به خیلی از مجهولات دین موسی پی ببریم. حتی در ادبیات خارج از کتب انبیاء ما به برداشتهائی شبیه این رساله برخورد می کنیم که نشانی از دین موسی و تفکر انبیاء اسرائیلی است. مثلاً در بعضی از مزامیر به نفی ضمنی دستورات شعائری تورات برخورد می نمایم.

در مزمور ۵۰ آمده. خدای خدایان بهوه سخن می گوید.

من به قربانی تو محتاج نیستیم زیرا همه حیوانات و پرندگان زمین به من تعلق دارند. اگر گرسنه باشم احتیاج ندارم بتوبگویم زیرا که همه جهان از آن منست. آیا باز هم باید از گوشت گاو تو بخورم و از خون بزهای تو بنوشم؟ بجای آنها برای قربانی نیایش خود را نیاز کن و در برابر خداوند متعال میثاق و وظیفه خود را انجام ده. مرا در روز احتیاج بخوان پس من تو را نجات خواهم داد و تو مرا ستایش خواهی کرد... ولی دروغ گو و خطاکار و گناهکار، زناکار و دزد و غیبت کننده فریبکار، تهمت زن و بدکار... هرگز مورد نظر خدا نیست... آنکه نیاز ستایش تقدیم کند بمن احترام گذاشته است.

دیده میشود که در این سرود نیز قربانی و آتش نیاز، که در دین یهود و در بخش فقهی کتاب مقدس آنهمه دارای ارزش و اهمیت است، بی ارزش جلوه داده شده نیایش واقعی را بهترین فدیة و قربانی توجیه کرده است. در حالیکه در دستورات تورات برای هر خطا و گناهی تقدیم قربانی و اجرای آداب و رسوم و شعائر تاکید و تأیید شده است و هیچ جشن و عید و روز مهمی را بدون آتش نیاز و قربانی نگذاشته است. در ۱۶/۱۶ صریحاً تاکید میشود که برای دیدن چهره خدا و زیارت معبد نباید دست خالی رفت و باید با دست پر و هدیه های شایسته به مکانهایی که تعیین شده حاضر شد. و در ۱۸/۱-۸ باید از بهترین بخش درآمد و تولید خویش به لوی ها سهم داد و در دستورات دیگر که قبلاً اشاره شد زکوة و سهم کهنانت را پرداخت و در سرود ۶۶/۱۳ آمده: من با قربانی هائی به خانه تو داخل میشوم و به تعهد خود در برابر تو وفا می کنم که زمانی وعده داده بودم و آنچه دهان من هنگام نیاز به تو تقبل کرده بود. قربانی های پرواری بشکل آتش نیاز برای تو خواهم آورد و آنرا با رایحه و دود قوچها همراه خواهم ساخت و برایت گاوها و بزها آماده قربانی خواهم کرد.»

نباید تعجب کرد اگر در مزامیر کتاب مقدس به تضاد و اختلاف برداشت برخورد

می‌کنیم. بطوریکه بیان شد این سرودها در دورانهای مختلف شکل گرفته‌اند. در بسیاری از آنها هنوز همان روح صفا و خلوص و جذبه و اشتیاق به حق وجود دارد و با وجود آنکه برخی توسط روحانیت پس از تبعید تدوین گردیده‌اند، با شعائر و تشریفات معبدی زیاد آلوده دین یهود در اثر توجه به انبیاء اسرائیلی و هشدارهای تکان دهنده آنان حیات تازه‌ای یافت و در پراکندگی بیش از دوران استقرار شکوفا شد. ولی چون ماهیت روحانیت معبدی همیشه به ثبات و جمود گرایش دارد کم‌کم سنت این انبیاء به دست فراموشی سپرده شد و طرز تفکر پیمبران یهودی وابسته به کهنات جایگزین آن گردید. نبی‌های یهودی اغلب یا کاهنین حرفه‌ای چون هزقل بودند و یا افرادی چون ملنخی که حرفه‌ای بودنشان مشخص نیست ولی برداشتهای آنها وابستگی به طبقه کاهنین را مسلم می‌سازد. گفتار این نبی‌ها فاقد شور و آزادگی، صفا و روشندلی مصلحینی چون عاموس، هوشیا... است، هرچند امکان صداقت و ایمان آنها زیاد می‌باشد. ادبیات پس از تبعید به روشنی تحت تأثیر برداشتهای این کاهن - پیمبران قرار گرفته است و چون کائن دین یهود از طرف روحانیت برگزیده شده است اگر رسالاتی هم کاملاً در مسیر فکری انبیاء اسرائیل تنظیم شده باشد در رسالات کتاب مقدس پذیرفته نشده‌اند.

نبی مردمی چون وابسته به تشکیلاتی نیست و جیره خوار و موظف دستگاه و مقامی نمی‌باشد، در بیان نظریات خود آزاد است و خود را به هیچ طبقه و گروهی و یا مقررات و سنتهای سرسپرده احساس نمی‌کند. بخصوص موروثی نبودن این مقام و رشد در یک محیط آزاد و غیر وابسته و بری از تعلیمات خشک حوزه‌ای و طلبگی و تلقینات ریشه دار و یکنواخت، مانع از این می‌شود که زنگ تعصب و تحجر او را بیالاید. دم او پاک و بی آرایش چون نسیم صحراست و دل او صاف و بی پیرایه چون چشمه‌های کوهساران است. اما وابستگی به روحانیت موروثی و معبدی اسیر فضای خشک و منجمد ساز حوزه‌های رشد و تربیت خویش می‌گردند و تحمیل و تلقین دائم میدان فکر و اندیشه و دید آنها را محدود می‌سازد.

روحانیت یهود یکی از بهترین نمونه‌های ایستائی است. چنانکه بیان شد پس از تبعید یودائیان پراکنده در سنتهای قدیمی خود چنگ زدند و به دین و معتقدات مشترک پیوستند و آنرا جانشین دولت و ملیت واحد ساختند. روحانیت یهود وارث نبوت، دولت و کهنات این قوم گردید و رهبری فکری و اجتماعی آنان را به عهده گرفت. در این دوران که روحانیت به تشبیت تشکیلات خود و کائن دین یهود پرداخت با تحولات فکری جالبی در جهان روبرو

بود که معمولاً می‌بایستی به شکوفایی و رشد فکری این طبقه کمک موثری نموده باشد تا با استفاده از فرهنگ‌های درخشان روم، ایران، یونان و دیگر سرزمینهایی که یهودیان در آنها مستقر شدند، تحول سازنده‌ای در برداشتهای بدوی و سنت‌های قدیم بوجود آورند. روحانیت هزار سال برای تکمیل و توجیه کائنات دین یهود فعالیت کرد ولی اگر کوشش عظیم آنها را در ده قرن با جنبش نبوت اسرائیلی، که به سعی چند ژنده پوش آزاده دل سوخته و عاشقان صادق شوریده و سرباخته شکل گرفت، مقایسه کنیم خواهیم دید تفاوت ره از کجاست تا به کجا و چگونه هر چه نبوت اسرائیلی سازنده و بیدار کننده بود روحانیت به خاصیت ایستائی خویش جمود و رکود آفرید. متأسفانه وابستگی بسیاری از محققین به کلیسائی قدرتمند مسیحیت و ارادت به روحانیت یهود که هر دو به سختی گرفتار این ایستائی هستند، اجازه نداده است به درستی انحراف روحانیت موروثی یهود را بشکافند. جاذبه تورات و اساطیر کتاب مقدس که مبنای معتقدات بسیاری از متدینین جهان است بیشتر کمک به این سکوت و بی تفاوتی می‌نماید. اگر روحانیت یهود پس از تبعید به این آزاد مردان اُتی و عاشقان حق و عدالت می‌پیوست و بجای نبی‌های یهودی چون هزقل، نحمیا، قلکی... چندین مصلح آزاده وارسته نظیر انبیاء مردمی اسرائیل شاهد و سرمشق روحانیت راستین یهود می‌گردید اکنون ادیان یهود و مسیحیت چهره دیگری می‌داشت. دین سازنده و پویا درس عشق و رحمت و حرکت، عدالت و انصاف و همدردیست نه تعلیم تشریفات و آداب اسراری و تبلیغ تعصب و جمود و خود محوری.

مهمترین محصول تعلیماتی روحانیت یهود اولاً قوانین و دستورات و روایاتی است که پس از تبعید استخوان بندی شعائری و مکتبی کتاب مقدس را بوجود آورد و اغلب به تشریفات قربانی و آتش نیاز، لباس کاهنان و وظایف تشریفاتی آنان، ترتیبات معبدی و آداب و رسوم جشنها و تنظیم مقررات و تشریفات روزهای مقدس، تنظیم دستورات در باره واجبات و محرمات و طاهر و نجس، که فقط جنبه شعائری دارد...^۱ مربوط می‌گردد. ثانیاً ادبیاتی که بنام تفسیر و توجیه کتاب مقدس ابتدا بصورت یک مجموعه مفصل تشبیه گردید و تلمود نامیده شد.

تلمود در حقیقت پس از یک کوشش هزار ساله روحانیون تکامل یافته است و آنرا میتوان

۱- در دین یهود تعداد ۶۱۳ واجبات و محرمات است که هر فرد یهودی باید از آنها آگاه باشد و این بار گران ساخته و پرداخته روحانیت معرف چگونگی فعالیت این طبقه است.

عصاره علوم دینی و حکمت الهی روحانیت یهود دانست.

پس از تبعید بطوریکه دیدیم نفوذ روحانیت و تعلیمات دینی بحدی توسعه یافت که اصولاً تمام فعالیت فرهنگی یهود منحصر به مطالعه و بررسی تورات شد و معلمین و رهبران مذهبی تقریباً تنها فرم دهنده فرهنگ یهود شدند «تورات نوشته» تقریباً در حدود ۴۰۰ قبل از میلاد به جامعه یهودیان عرضه شد و از همان زمان فقهای یهودی به تفسیر و تعبیر آن پرداختند. روحانیت معتقد بود که در کتاب مقدس اسرار و رموزی نهفته است که با بررسی و تحقیق میتوان به کشف آنها پرداخت، همانگونه که اغلب دستگاههای روحانی کلیسایی جهان این ایده را تبلیغ مینمایند. چون اغلب کتب مقدس ادیان مختلف به زبان مردم و در جوامع ساده شکل گرفته اند و مسائل مربوط به چنین اجتماعاتی را مورد بحث قرار داده اند، با گذشت زمان و ظهور مسائل نو و اندیشه های نو اعتبار این رسالات زایل می گردد، در حالیکه گفتار خداوند و دستورات مقدس میبایستی دارای اعتبار ابدی باشند. تفسیر و تعبیر کتب مقدس کوششی است برای ترمیم و تثبیت اعتبار این رسالات و تاکید الهی بودن ریشه آنها. تفاسیر تورات که در بین طلاب علوم دینی و اساتید شریعت یهود شکل می گرفت ابتدا ثبت نمی شد بلکه سینه به سینه منتقل می گردید و بصورت اخبار و احادیث مبنای برداشتهای بعدی قرار میگرفت. این تعلیمات شفاهی را هالاخا مینامیدند که به معنی راهنمایی و تجربه میباشد. (هَلَخَه)^۱. بخش دیگری که در این مجامع مذهبی مورد استفاده قرار میگرفت تعلیمات مذهبی متکی به حکایات و قصص اخلاق بود که هگاذا (هگده) نامیده میشد.

خاییم بیابک شاعر یهودی معتقد است که هگده و هَلَخَه دو چهره یک وجودند و رابطه آنها را میتوان چون اراده به عمل و فکر به کلام تصور کرد.

بر پایه هَلَخَه و هگده مجموعه همیشه (میشنا) بوجود آمد که بمعنی تکرار است و از آن تعلیم و آموزش نیز استنباط میگردد. خبرگان اولیه همیشه را در قرون اول میلادی تثانیم می نامیدند این تفسیر شفاهی تورات در طول قرنهای متوالی با بحث و تبادل نظر شکل می گرفت.

پس از ویران شدن معبد اورشلیم به دست رومیان مجدداً جامعه یهود بر هم خورد و پراکنندگی عظیمتری در بین یهودیان بوجود آمد. پس از این حادثه اساتید و فقهای فلسطینی

۱- همچنین قوانین شفاهی سنهدرین، مجمع قضات اورشلیم، را هَلَخَه می نامیدند.

در شهر کوچکی بنام یاونه در ساحل مدیترانه که سینا گوگی از دوران بسیار قدیم در آنجا وجود داشت، جمع شدند و زیر نظریکی از شاگردان هبلل ربی معروف یهودی، به نام یوخنان بن زکائی مدرسه‌ای برای حفظ تورات و سنت آن تشکیل دادند و مجدداً به تکمیل اطلاعات و جمع احادیث و اخبار دین پرداختند. ربی یهودا یکی از اساتید معروف فقه یهود است که در این ادوار در تکمیل و تنظیم میشنه نقش مهمی داشته است.

میشنه، بالاخره در حدود اواخر قرن دوم میلادی به زبان عبری تحریر و تثبیت گردید. این مجموعه دارای ۶۳ مقاله (تراکات) و ۵۲۳ فصل بود و از شش بخش کشاورزی، اعیاد، خانواده، قوانین جزائی، قربانی، دستورات طهارت و نجاست، تشکیل می‌شد.

تحلیل و تفسیر میشنه بوسیله خبرگانی که سخنگویان نامیده میشدند، ادامه یافت. در سمیناری که سالیانه دوبار و هر بار یکماه بطول می‌انجامید، همه تورات خوانان اهل قلم و روحانیون و اساتید فقه یهود بدور هم جمع میشدند و درباره مسائل مختلف میشنا بحث می‌کردند. پس از اتمام این جلسات به هریک از حاضرین تکلیفی درباره یکی از مسائل مورد بحث واگذار می‌گردید تا او در چند ماه آتی روی آن مطالعه و بررسی کرده و با استفاده دقیق از میشنا آن موضوع را به پروراند. در جلسه بعد این تکالیف جمع‌آوری میشد و پس از بررسی کامل تنظیم می‌گردید. رسالاتی که به این شکل بوجود آمده بود به صورت مجموعه‌ای درآمد به نام گمارا که به معنی رساله تکمیلی یا متمم است. گمارا را میتوان تفسیر میشنه خواند. این تفسیر اغلب بزبان آرامی تهیه شده است (خبرگان گمارا را آمورائیم می‌نامیدند).

پا به پای مکتب فلسطین در بابل نیز فقهای یهودی به تفسیر و تعبیر میشنه پرداختند و بهمین جهت دو گمارا، یکی فلسطینی و دیگری بابلی بوجود آمد.

تحلیل و تکمیل تفاسیر رسائل دینی یهود و مجموعه‌های گمارا و میشنه تا ۵۰۰ میلادی ادامه یافت و در این زمان است که بالاخره ترکیب این دو رساله مجموعه‌ای را بنام تلمود بوجود آورد. کتاب تلمود نیز دارای یک نسخه بابلی و یک نسخه فلسطینی است که با حدود نیم قرن فاصله از هم تنظیم شده‌اند. نسخه فلسطینی را یروشلمی یا اورشلیمی مینامند. تلمود بابلی (ببلی) در بین یهودیان از اعتبار بیشتری برخوردار است. تلمود به معنی آموزش و تعلیم است و از فعل لِمَاد به معنی یاد دادن و آموختن مشتق شده است. در تنظیم تلمود بابلی شاگردان یوخنان بنامهای راو، شموئل و راوینا در این راه از پیشقدمان بوده‌اند و در تثبیت آن رب آشی نقش مهمی داشته است.

علاوه بر می‌شینه در بین یهودیان مجموعه‌ای بنام میدرش، یا توجیه، شکل گرفته است. میدرشیم به مفهوم تبعات است. این رساله نیز مجموعه تفاسیر و تحقیقات شفاهی در باره کتب دوم تا پنجم موسی است. میدرش را برادر تلمود نامیده‌اند که از تفاسیر توام با پند و اندرز اساتید هلخه‌ئی تشکیل شده است.

بطوریکه دیده می‌شود تلمود نتیجه یک فعالیت پی‌گیر هزار ساله روحانیون و فقهای خبره دین یهود است که پس از ۵۰۰ ب.م. باز قطع نشد و آهسته‌تر ادامه یافت. مثلاً در قرن یازدهم رابی شلوموویکی از مهمترین تفاسیر ارو پائی را بر تلمود نوشت و موشه بن میمن (میمونه) نیز در شرق در قرن سیزدهم تلمود را تفسیر کرد و در قرن شانزدهم شولخان آروخ در فلسطین تلمود را تفسیر نمود... بهمین جهت تلمود را یهودیان مهمترین و عالیترین تراوشات روح متفکرین و علمای حکمت الهی و کمال معرفت انسانی میدانند و آنرا «تعلیمات فناپذیر و دریای همه حکمتها و دانشها» نامیده‌اند.

بطور معمول یک چنین رساله تحقیقی که نتیجه هزار سال تفکر و تفحص برگزیدگان فکری و عقلی یک قوم است میبایستی از ارزش فوق‌العاده منطقی و علمی برخوردار بوده و لااقل از نظر فکری بر پایه‌های استوار و معقولی متکی باشد. متأسفانه اگر در مطالب تلمود دقت کنیم در می‌یابیم که چگونه جمود فکری، که الزاماً همه دستگاه‌های روحانی کلیسایی بخصوص روحانیت موروثی از آن بهره‌مندند، یهودیان را نیز بی‌نصیب نگذاشته است. مباحث مکتبی و اسکولاستیک که در این مجموعه مطرح شده و پاسخهایی که نوابغ روحانی برای آن یافته‌اند آینه تمام‌نمای فضای محدود فکری است که وابستگان به کهنات موروثی به آن دوچار می‌گردند.

با متوقف شدن رسالت مردمی سادگی و صفا و خلوص و شکوفائی دین یهود از میان رفت و عرصه بدست طلاب تنگ‌نظر و محدود حوزه‌های خشک دینی افتاد و خبرگان و مفسرین کاهن پیشه در محیط ایستا و منجمد خود با تجزیه و تحلیل اسکولاستیک و مباحثات و مشاجرات و جدلهای توخالی حرکت و جنبش دین یهود را که یکی از جالبترین مشخصات این دین بود، متوقف و سد ساختند. تعصب کور و انجماد فلج‌کننده جانشین اشراق و الهام رسولان شوریده و شیدا و پاک‌دلان با صفا گردید که از بطن جامعه برخاسته بودند و به خلق می‌اندیشیدند و نه به تسبیح و سجاده و دلق. آنها بجای آنکه خدا را در معبد و میان دود کباب جستجو کنند و به صواب و عقاب اندیشند، او را در عشق و صفا و نیکی می‌جستند و در خود می‌یافتند. دین پس از تبعید تا مدت کوتاهی هنوز از شتابی که در

دوران نبی های مردمی یافته بود به حرکت خود ادامه میداد و بهمین جهت نیز ما در کتاب مقدس و ادبیات دینی آثار این تحول را مشاهده می کنیم که بصورت پند و امثال و نصایح و دستورات اخلاق منعکس گردیده است ولی بعداً رفته رفته دین دوچار سکون شد بطوریکه امروز پس از دو هزار و پانصد سال به نسبت تحولاتی که در جهان فکر و اندیشه رخ داده و میلی که به آزادی و آزادی در بسیاری از مردم جهان شکوفا گردیده است، میتوان آنرا یکی از ایستاترین ادیان هم پایه توجیه کرد.

امروز با مطالعه میثنا و تلمود، ثمره کوشش علمی هزار ساله خبرگان دین یهود، میتوانیم به این واقعیت معتقد شویم که روحانیت کلیسائی چگونه ناخودآگاه و اجباراً به تعبد و انجماد و انحراف دوچار شده و هر قدر هم با اعتقاد و ایمان و بی نظر و از روی خلوص بخواهد عمل کند، نتیجه کوشش او بیشتر به تحمیق و تحجر مردم منجر خواهد شد تا تربیت و رشد فکری و روحی انسان. باری برای اینکه به این ثمره طبیعی فعالیت دستگاه های روحانی یهودی پی ببریم و به بینیم که با وجود همه صداقت و علاقه و ایمان، که یهودیان به دلایل تاریخی بمقدار زیاد از آن برخوردار بوده اند، روحانیت چگونه دین را از مسیر تعقل و تفکر منطقی بکلی خارج می سازد، به شمه ای از کشفیات فقهای دین یهود اشاره مینمائیم. مقدماً به ذکر چند مثال در تأیید صداقت و ایمان مفسرین تلمود میپردازم. در سهندین ۵۹ آمده است:

«در لوی ۱۸/۵ گفته میشود باید توجه کنید به احکام و قوانینی که انسان موظف به اجرای آنست و بوسیله آنها باید زندگی کند. در اینجا گفته نشده است کاهنان، اسرائیلیان و لوی ها باید چنین کنند بلکه فقط انسان نامبرده شده حتی کافریکه با تورات خود را مشغول سازد نظیر کاهن اعظم است».

در میثنا پند و امثال پدران از قول رابی یوزه:

توجه به خمره مکن بلکه به درون نگر. چه بسا خمره های نو که پر از شراب کهنه است و فراوان خمره های کهنه که حتی در آنها شراب نو هم یافت نمی شود.

تلمود هرابوت ۱۳ آ. زنازاده ای که در خدمت عقلا شاگردی می کند از کاهن اعظم

نادانی برتر است.

در میدرش شابات ۳۱ آ

کافری پیش شمای آمده به او گفت من مایلیم به دین یهوه بگروم ولی تو باید در حالیکه

من در روی یک پا ایستاده ام تمام دستورات دین یهود را بمن بیاموزی. شمای با خط کشی

که در دست داشت او را از خود راند. کافر به هیلل یکی از عقلای یهود مراجعه کرد و درخواست خود را تکرار نمود و هیلل خواهش او را چنین برآورده ساخت: آنچه را مایلی دیگران بر تو اعمال نکنند بر همنوع خود روا مدار. این همه تعلیمات دین است و مابقی شرحی بر آنست. اکنون برو و فراگیر.

اما متاسفانه این اشارات آموزنده نسبت به مسائل تشریفاتی و تذکرات خرافی بسیار اندک است خلاصه بسیار فشرده‌ای از این مسائل چنین است: (توضیحات داخل پرانتز از نویسنده کتاب و برای روشن ساختن مطالب تلمود است)

در سه‌ه‌دین ۳۸ ب: راب یوخانان یکی از پایه‌گذاران تلمود به تفسیر این مطلب تورات می‌پردازد که چرا برای خدا کلمه جمع «ها» را بکار برده‌اند. رابی چنین پاسخ می‌دهد. خداوند کاری نمی‌کند بدون آنکه قبلاً با خدمه خود در آن بالا مشورت نماید. زیرا آمده که: حکم به تصمیم فرشته محافظ وابسته است و مصلحت به سخن مقدسین (۴/۱۴ دانیل) برای اقناع ما این استدلال می‌تواند کافی باشد ولی چرا آمده: تا تخت‌های سلطنت بر پا شدند؟ پاسخ: یک تخت برای او (خدا) و یکی برای داوود» (این یقیناً اشاره به مزبور ۱۱۰ است که در آن آمده است داوود در کنار تخت یهوه و در طرف راست او می‌نشیند). در این برداشت خدا چون شاهی در آسمان بر تخت نشسته و در کنارش داوود نیز بر سریر دیگری جلوس کرده است!! و مقصود از الوهیم و یا کلمه جمع خدا و مقدسین و یا خدا و داوود است در سه‌ه‌دین ۳۸ آ: انسان اولیه (آدم) در شب سبب خلق شد چرا؟ تا مرتدان نتوانند ادعا کنند که خداوند هنگام آفرینش شریکی داشته است... و برای اینکه او فوراً در جشن سبت شرکت کند به سان شاهی از خون و گوشت (یهوه) که قصرها می‌سازد و آنها را می‌آراید و ضیافتی بر پاداشته سپس مهمانان را اذن دخول می‌دهد.

سه‌ه‌دین ۳۹ ب: آیامعنی این جمله چیست که در کتاب مقدس آمده «در سراسر شب هیچکس به دیگری نزدیک نشد» (مقصود ۱۴/۲۰ خ که فرشته خدا، مانع شد لشکریان مصر به اسرائیلیان رسند) پاسخ آنست که در این ساعت فرشتگان خادم خداوند مایل بودند در مقابل او سرود ستایش بخوانند. پس خداوند به آنها گفت ساخته دست من در دریا در حال غرق شدن است، آن وقت شما می‌خواهید در این موقعیت برای من سرود ستایش بخوانید؟

سه‌ه‌دین ۵۹ ب: آیا خوردن گوشت برای آدم مجاز بود؟

برای آدم گوشت خوردن مجاز نبود زیرا در کتاب آمده «برای شما طعام است و همچنین برای حیوانات زمین» (۱/۲۹ آ). اما نیامده است که حیوانات زمین برای شماست. دنباله

این قطعه آمده: آدم گوشت آسمانی خورد و سپس. اولین انسان در باغ عدن بر سر سفره نشست و فرشتگان خدمه خدا برای او گوشت کباب می کردند و شراب میریختند. ما این منظره را می نگریست و شکوه آدم را تماشا می کرد و بر او حسد میبرد این گوشتی بود که از آسمان فرود آمده بود. آیا گوشتی هم یافت میشود که از آسمان بزییر آید؟ آری روزی ربی شیمون پسر خالافتا به راه خود میرفت ناگهان دو شیر به او برخورد کردند و بر او غریبند. او گفت «شیرهای جوان برای طعمه می غرند» (کلام مقدس مزمو ۲۱/۱۰۴) در این حال یکباره دو قطعه گوشت از آسمان بر زمین افتاد. یکی را خوردند و دیگری را باقی گذاشتند. او (شیمون) آنرا با خود آورد... از آسمان هیچ شیئی معیوب نازل نمی شود. ربی سیرا از ربی او هوسوال کرد، آیا چیزی به شکل الاغ یک پارچه از آسمان به زیر می آید؟

اروین ۱۸ ب: اولین انسان (آدم) پرهیزگار بزرگی بود. وقتی دید که به دلیل خطای او خداوند کیفر فناپذیری را مقدر ساخت پس به روزه توسل جست و ۱۳۰ سال روزه گرفت و ۱۳۰ سال از زن خود جدائی کرد و ۱۳۰ سال فقط از برگ انجیر خود را پوشاند.

میشنا سهندین ۱۷/۶: کلام مقدس می گوید از اینجهت انسان یگانه خلق شد تا به تو بیاموزد هر کس که فقط یک روح از اسرائیل را تباه کند او همه عالم را تباه ساخته است و هر کس که فقط یک روح از اسرائیل را حفظ کند او جهان کاملی را حفظ کرده است. سهندین ۱۰۸ آ: اگر انسان گناه کرد چرا در طوفان نوح حیوانات که گناهی نکرده بودند بایست به مرگ محکوم شوند؟ رابی یهوشوعا جواب میدهد. این شبیه شخصی است که برای پسر خود حجله دامادی ساخت ولی همان روز پسرش مرد. پس او برخاست و حجله را سرنگون کرد و گفت همه این چیزها را برای پسر آماده کردم. اکنون که پسر مرده است حجله دامادی به چه کارم آید؟ بهمین سان نیز خداوند گفت، احشام و حیوانات را من فقط برای انسان خلق کردم، حال که انسان خطا کار شده، حشم و حیوانات وحشی بچه کار من آید؟

تعبیر تاریخ اسرائیل از دید تلمود چنین است:

شابات ۸۶ ب: هنگامیکه اسرائیلیان از مصر خارج شدند در پای کوه هورب آنها به موسی گفتند:

آنچه خداوند دستور داده است ما یلیم گوش کنیم و انجام دهیم (۳۳/۶ خ) رابی سیمایی در تفسیر این جمله گوید: پس از آنکه اسرائیلیان این جمله را ادا کرده شصت میریاد (چند ده هزار) یا تعداد بیشمار را میریاد می گویند (ملک خادم خدا به زیر آمدند و به هر یک از

اسرائیلیان دو تاج آویزان کردند، یکی برای جمله ما مایلیم انجام دهیم و دیگری برای ما می خواهیم گوش دهیم. ولی وقتی اسرائیلیان خطا کار شدند یکصد و بیست میریاد فرشته به زیر آمدند و این تاجها را مجدداً برداشتند.

شابات ۸۸آ: پس از آنکه اسرائیل گل سر سبد مردم جهان و نور چشم خداوند میشود رابی سیمون می پرسد: معنی این جمله کتاب مقدس چیست که شب شد و صبح شد، روز ششم؟ این بما می آموزد که خداوند با مخلوقات این شرط را در میان گذاشت که اگر اسرائیل امر مرا بپذیرد خوبست و اگر نپذیرد همه شما را از بین برده و جهان را به صحرای خالی برخواهم گرداند (عجب خدائی و عجب آفرینشی!!)

تلمود براخوت ۳۲ب: قوم اسرائیل از خداوند سؤال می کند آیا تو مرا ترک کرده و فراموش نموده ای خدا به صیون (اسرائیل) جواب میدهد: ای دختر من دوازده برج آسمانی در افلاک خلق کردم و برای هر برج سی سپاه بوجود آوردم و برای هر سپاه سی لژیون و برای هر لژیون سی هنگ و برای هر هنگ سی گردان و برای هر گردان سی اردو و خلق کردم و به هر اردوئی سیصد و شصت و پنجهزار میریاد ستاره آویزان نمودم، به مثابه تعداد روزهای سال. اینها را همه بخاطر تو (اسرائیل) آفریدم و تو حالا می گوئی که تو مرا ترک کرده و مرا فراموش نموده ای؟ آیا یک مادر میتواند بچه کوچک خود را فراموش کند؟ (اشاره به یسایا ۴۹/۵). خداوند سپس گفت آیا من چگونه میتوانستم آذر نیاز فوج ها و نخستین زاده هائی را که تو در صحرا برای من هدیه آوردی فراموش کنم؟ (آذر نیاز صحرا را نبی ها بکلی نفی کرده اند ولی برای ربی ها دود کباب آرامش بخش یهوه آنقدر اهمیت می یابد که خلقت و آفرینش به آن وابسته میشود).

تفسیرات علمی و کشفیات فیزیکی و طبیعات:

در نداریم ۳۹ب:

مفهوم این جمله کتاب مقدس چیست؟ خورشید و ماه در مقابل خانه می ایستند. ماه و خورشید در خانه خدا چه می خواهند؟ (۳/۱۱ هابا). آنها به سپهر محکم شده اند. این می آموزد که خورشید و ماه از سپهر (فلک) به خانه (خدا) صعود کرده و در برابر خدا گفتند، سرور جهان اگر تو حق پسر ابرام (موسی) را حفظ کنی ما نور پراکنی خواهیم کرد و گرنه نخواهیم درخشید. در آن ساعت او (خدا) بسوی آنها تیروسنان پرتاب کرد و گفت هر روز مردم خود را در مقابل شما خم می کنند و شما باز هم می درخشید. (مقصود ستاره پرستی است) به خاطر احترام و آبروی من دفاع نمی کنید ولی بخاطر آبروی گوشت و خون به دفاع

برمی خیزید؟. (در سنت کتاب مقدس طبقه هفتم آسمان عرش خدا بود که بدان خانه خدا می گفتند و سپهر یا فیرامنت (فلک) طبقه زیرین بود که ستارگان بر آن نصب شده بود. جمله ماه و خورشید در خانه خدا چه می خواهند طرح این سؤال است که چگونه آنها جای خود را ترک کرده و به عرش خدا رفته اند!)

تلمود کتابت ۱۱ب:

در کتاب مقدس آمده است که «خون انگور را تو مخمر مینوشی ۱۴/۳۲. گفته میشود که جهان آینده مانند دنیای کنونی نیست. در این دنیا انسان باید با زحمت انگور چیده و با لگدمالی بفشارد. در جهان آینده یک دانه انگور را بر یک ارابه و یا یک کشتی بار می کنی و آنرا در گوشه خانه ات انبار می نمائی و از آن یک چلیک بزرگ شراب بدست می آوری. با چوب آن میتوان زیر دیگ را روشن کرد و هیچ دانه انگوری نیست که کمتر از سی خمره شراب دهد زیرا در کتاب آمده خون انگور را تو مخمر مینوشی» مخوان مُخمر بلکه انبوه (در زبان عبری کلمه مخمر و انبوه و پُشته یکسان تلفظ میشود و اگر تفسیر شود که توانبوهی از خون انگور مینوشی باید نتیجه گرفت که انگور بهشت هر دانه اش باریک کشتی بهشتی میشود!)

کتوبت ۱۱۱ب:

استادان ما تعلیم داده اند «انبوهی از غلات زمین را خواهد پوشاند، تانوک کوه ها» (مرموز ۱۶/۷۲). در آینده خوشه گندم بحدی رشد خواهد کرد که چون نخل تا نوک کوه ها، بالا خواهد رفت. شاید بگوئی که انسان برای درو محصول آن به زحمت خواهد افتاد. ولی کتاب مقدس می گوید «میوه آن چون درختان لبنان جاری میشود و جوش میزند (۱۶/۷۲ مزمور). خداوند ستایش بر او، بادی از خزانه خود بیرون خواهد آورد که بر روی این خوشه ها می وزد و دانه های گندم را به آرد مبدل میسازد. سپس مردم به کشتزارها رفته و با دستهای پر آرد برای مصرف خانه خود برخوردارند گشت.

باوا کاقا ۱۶آ:

کفتار پس از هفت سال به نوعی خُفّاش تبدیل میشود. خُفّاش پس از هفت سال به نوعی وامپیر (انسان و حیوان خون آشام) مبدل می گردد. این وامپیر پس از هفت سال به نوعی سوسمار کوچک مبدل می شود که پس از هفت سال به نوعی مار... ستون فقرات انسان پس از هفت سال به نوعی مار تبدیل میشود و این در صورتی است که او در گفتن سپاسگزاریم تعظیم نکرده باشد (آخرین جمله دعای شکرگزاری که مومنین در ادای این

جمله باید خم شوند) در تالمود شابات ۱۱۶ آمده که کتاب مرتدین و منافقین را باید آتش زد و سوزاند. رابی تارفن می گوید: باشد که پسرانم را با دست خودم به گور سپرم اگر من همه کتب را فزین و بدعت گزاران را که بدستم افتد آتش نزنم در یوم ۶۷ ب. شرح میدهد که برخی از دستورات کتاب ممکن است بنظری معنی آید ولی کتاب مقدس می گوید: منم رب و سرور تو من آنرا دستور قرار دادم و تو مجاز نیستی درباره آن فکر کنی.

در میشنا سهندرین ۷/۱ چهار نوع مجازات مرگ تعیین شده است: سنگسار کردن، سوزندان، گردن زدن و خفه کردن^۱

نمونه ای از دستوره های طبّی که به استناد استنباط فقهی علمای تورات کشف شده است!

تقویت قلب و معالجه مرض قلب ارووین ۲۹ ب

هرگاه کسی ضعف قلب داشته باشد برای معالجه از گوشت ران راست حیوان و فضله حشم از چراگاه در ماه نیسان (بهار) انتخاب می کند و اگر فضله از چراگاه نیابد بجای آن شاخه بید را برگزیده و آنها را سوزانده و میخورد و روی آن شراب رقیق می نوشد (مقصود از فضله چراگاه تپاله و پشکل است)

معالجه زخم سینه گیتین ۶۹ آ- ب

تجویز میشود که شیر بُر سفید و اگر در دسترس نباشد فضله سگ سفید را با موم خوش بو مخلوط کرده و خمیر کنند برای معالجه زخم و دهان خاکی از کنار مستراح را با عسل مزوج و خمیر کنند و بخورند.

معالجه تب سه روزه (مالاریا) شبت ۶۶-۶۷ آ

از هفت درخت خرما نوک آنها را به چینند، هفت رشته چوب از هفت تیرک، هفت میخ

۱- در دوران تسلط روم بالا ترین شورای قضات یهودیان در اورشلیم را سهندرین می نامیدند (به یونانی سسندرین و لاتین سسندریوم) در لغت یونانی سهندریون بمعنی شورای عالی است. سهندرین در عبری همچنین به معنی قضاوت و عدالت خانه ایست که بت دین نیز نامیده میشود. علاوه بر اورشلیم در همه شهرهای فلسطین سهندرین وجود داشته است که دارای ۷ تا ۲۳ عضو بوده است. سهندرین بزرگ که در اورشلیم تشکیل میشد دارای ۷۱ عضو بوده است و ریاست آن را کاهن اعظم، که در ضمن رئیس جامعه اورشلیم نیز بشمار میرفت، بعهده داشت. او نماینده یهودیان در مقابل رومیان بود و جامعه یهود از نظر محاکم و بخصوص حقوق دینی دارای امتیاز خاصی بود که آنها را در بین مستعمرات روم ممتاز میساخت.

از هفت پل، هفت خاکستر از هفت کوره، هفت ذره غبار از هفت درگاه، هفت قطعه قیر از هفت قایق (قیر عایق) هفت مُشت زیره و هفت موی سبیل سگ پیری را با هم به نخی سفید بسته و به گردن بیمار آویزان کنند. فقهای یهود، مانند اغلب روحانیون مکتبی، برای هر کلمه و هر حرف کتاب مقدس معنی و تفسیری قائلند و بهمین جهت نیز به بازی با کلمات می پردازند و از آنها معانی مختلف کشف می کنند. مثلاً چون در ۱۲/۶ خ برای قربانی گفته میشود «تمام مجمع جامعه (و یا انجمن جماعت) اسرائیل باید ذبح کنند» نتیجه میگیرند مقصود آن بوده که سه گروه ذبح کنند و هر یک از این کلمات معرف یک گروه است. مجمع، جامعه، اسرائیل. در میشنا پساخیم ۹-۵/۵ آمده است که هنگام قربانی پساخ سه دسته از کاهنین میبایستی در خارج از معبد به ترتیب صف بندند و هر دسته معرف یکی از این کلمات است. دسته اول وارد معبد میشود و درها را می بندد. کاهنان شروع می کنند به گرنا زدن.

گروهی از کاهنان قدح زرین در دست میگیرند و گروهی قدح سیمین پس از ذبح حیوان قربانی خون آن بوسیله کاهنی در قدح ها ریخته میشود. کاهنی که کنار محراب است با یک حرکت خون را به پایه محراب میریزد. پس از اتمام کار این دسته، گروه دوم و سپس دسته سوم وارد معبد شده و همین تشریفات را تکرار می کنند. در تمام این تشریفات از تورات خوانده میشود (تورات خوانی در کنار قربانی از مهمترین عبادات یهودیان است) بخصوص در تلمود فلسطینی مفصلاً درباره سحر و جادو سخن پردازی شده است و روایات عامیانه ای را بنام حقایق و وقایع تاریخی بیان کرده اند. مثلاً در سهندین ۲۵ آمده است که یک مسیحی وردی خواند و سه ربی را به طاق چسباند، یکی از ریبها وردی خواند و مسیحی به دری مبدل شد (مقصود در خانه است). پس از آنکه طرفین یکدیگر را از طلسم آزاد کردند همگی سپس به دریای جلیله رفتند. مسیحی وردی خواند دریا از هم گشوده شد و او در وسط دریا شروع به قدم زدن کرد ولی ربی به فرشته دریا فرمان داد آنها را بهم برآورد. آب مسیحی را در خود فرو کشید!!

با توجه به این معجزات! که ۱۵ قرن پس از موسی^۱ در فکر ربی های متمدن و عالم فلسطین رخ داده است میتوان به چگونگی معجزاتی که زائیده خیال کاهنین بدوی بوده است و کتاب مقدس را با آنها آرایش داده اند، پی برد. ربی ها که خود از توده مردم ریشه گرفته بودند و روزی پیشقراولان تحول و تکامل دین بشمار میرفتند در طول زمان رنگ کهنات و روحانیت بخود گرفتند و در مباحث مکتبی وجدلهای خشک مذهبی چنان گرفتار

شدند که باطن را فدای ظاهر ساختند و در قمار دین، عقل و منطق را یکسره باختند. کشف اسرار لغات و کلمات آنها را از درک مفهوم حیات بازداشت. مشرب و مسلک حیات بخش نبی های فارغ از مکتب و مدرسه را در مدخل مدارس خود قربانی کردند و چنان مستغرق در روایات و شعائر بدوی تورات و اوهام و رویاهای هزقل و دانیال... گردیدند که بکلی هدف و مفهوم انسان را فراموش نمودند. در تعلیمات فقهای دین یهود شعائر نقش اساسی دارد و برای توجیه این شعائر کلمات تورات و کتاب مقدس باید میزان و مبنا قرار گیرد. این همان بلائی است که موجب شعاعی و بی محتوی شدن همه مذاهب جهان گردیده است. چگونگی دعا خواندن و ذکر کدام کلمه و به چه شکل، کجا باید خم شد و تنظیم کرد و لغات را چه سان ادا نمود... برای معلمین دین اهمیت اساسی می یابد و مقصود به کلی از یاد می رود. مثلاً دعای هجده التماس یا شمونه ازره که بسیار مفصل است توسط یهودیان متعصب چون صفحه گرامافون تکرار می شود. در اغلب دعاها و شعائر کوچکترین مشخصات از سوی ربی ها تثبیت گردیده است و ظاهر و نجس شرعی چنان اهمیت یافته است که گاهی یهودی مومنی می بایستی در روزه ها بار دست خود را پاک سازد، بدون آنکه اصولاً با تمیزی با کثافت این عمل در ارتباط باشد. برای تثبیت دستورات و مقررات فراوانی وضع شده است ولی در کنار آن هم راه های متعدد و کلاه های شرعی برای فرار از آنها ابداع گردیده است. بحث مفصل درباره مرغیکه روز سبت تخم می گذارد و آیا این تخم قابل خوردن است، بسیار جالب است.

در ۶/۶-۸ د یهود به اسرائیل می گوید کلماتی که امروز من تورا موظف به اجرای آن می سازم باید بر قلب تو نوشته شوند... تو باید آنها را بر بازوی خود ببندی. آنها باید که چون زینتی بر پیشانی تو گردند. ربی ها از این جمله بهره گرفته و یقی آین (تفلین) را ابداع کردند که عبارت بود از جعبه کوچک چرمی، از چرم حیوانی که با شعائر خاص باید ذبح شود. در این جعبه بخشهایی از تورات نوشته می شد. این جعبه کاملاً چهار گوش بود و طبق دستور معینی تهیه می گردید. یکی از این جعبه ها به پیشانی بسته می شد و یکی به داخل بازوی چپ نزدیکترین محل به قلب و با آن در کوچه و بازار می گشتند و آنرا علامت تقوی و اطاعت از دستور خدا برداشت می نمودند.

نه این کتاب و نه چندین رساله دیگر گنجایش ذکر ابداعات و مکاشفات فقهای دین یهود را دارد و اصولاً خواننده باید بسیار حوصله و استقامت داشته باشد تا بتواند هزاران صفحه تخیلات و توهمات ملایان مسحور را مطالعه کند و به این اکتشافات علمی دست یابد که

دانه انگور جهان دیگر باید در یک کشتی حمل شود و زخم سینه را با فضله سگ سفید می توان شفا بخشید. آیا خدا از آسمان خریک پارچه به زمین نازل میسازد؟ چگونه با ورد و سحر میتوان آدم را به سگ مبدل ساخت و برای دست یافتن به حد اعلائی تقوی در روز سبت چه دستوراتی را انجام داد و یا تفسی لین بر پیشانی و دست خود بست و... سراسر رسائل فقهی ملایان یهود مملو از این گونه الهامات آسمانی و مکاشفات نبوغ آفرین است، که در رسائل کلیسای قرون وسطی نیز فراوان یافت می شد و امروز بدون آنکه سر و صدای آنها را در آورند در مخزن اسرار حفظ کرده و گاه گاه برای مومنینی برگزیده بازگومی نمایند.

متأسفانه در جوامع یهودی چنان تعصب و جمود دینی مایه گرفته است که بدون توجه به پیشرفتهای علمی و فکری جهان حتی دانشمندان نیز به این رسائل افتخار می کنند و آنها را اقیانوس دانش و حکمت می خوانند و بطوریکه دیدیم صاحب نظرانی چون بیالیک تورات را هدف خلقت می دانند که در ازل خلق گردید و دنیا به خاطر آن آفریده شده است!! در بین قوم یهود ما به دانشمندان و متفکرین بسیاری برخورد می کنیم ولی گوئی که تفکر آنها اغلب در دروازه های تورات از حرکت باز مانده و یا راه خود را منحرف ساخته است. هر چند شهر دین را با چراغ عقل نمی توان پیمود و در این صحنه می بایستی به خواب رفت و با چشم دل به گشت و گذار پرداخت ولی باید تصدیق کرد که یهودیان در این رویابینی از دیگر اقوام پیشی گرفته اند. در همین چند ماه پیش کنگره ای از مخالفین نظریه تحول و پیروان لغو تدریس نظریه های شبیه داروین در اسرائیل تشکیل شد. اعضاء این کنگره گذشته بر رابی ها و فقهای یهودی تعداد زیادی از اساتید و دانشمندان یهودی بودند که اعتقاد داشتند داستان آفرینش تورات الهام الهی و حقیقت مطلق است و نباید خلاف آن تدریس گردد. این گروه سال ها است فعالیت خود را آغاز کرده و امسال در اسرائیل گرد هم آئی آنها تجدید شده است. در مصاحبه ای که یک روزنامه مشهور آلمانی با یکی از اساتید فیزیک دانشگاه نیگودر جنوب اسرائیل به نام پروفیسور بارنور عضو این کنگره به عمل آورد او اظهار کرد که اصل تحول را در آفرینش باطل می داند. و به روایت تورات معتقد است و در آخر کلام این استاد فیزیک میگوید:

«هیچ دلیل علمی در دست نیست که بتوانیم ثابت کنیم عمر جهان بیش از ۵۷۴۳ سالی باشد که تورات تعیین نموده است!!» پروفیسور بارنور حتی نمی گوید که عمر بشر ۵۷۴۳ سال است بلکه او مدعی است که جهان بیش از این عمر ندارد زیرا در روایت تورات خلق جهان و انسان با هم صورت می گیرد. اگر دقت کنیم که امروزه حتی سنگ نقشا و سنگ

نبشته‌هایی که در دست است بیش از این قدمت داشته و از حدود ده هزار سال تمدن بشر
 آثار برجای مانده وجود دارد. اگر توجه نمائیم که آثار انسانهای کرومانیون و نقاشیهای
 غارهای متعدد گویای تجمع انسانهایی در حدود بیست تا سی هزار سال قبل میباشند، اگر
 بررسیهای علمی را که درباره عمر فسیلها و چین خوردگیهای زمین بعمل آمده و سخن از
 صدها میلیون سال است (و این برداشتها فقط حدس و گمان نیستند بلکه واقعیات علمی اند)
 در نظر گیریم. و اگر بالاخره بیندیشیم که امروز برای بچه‌های دبستانی درک تحول و
 حرکت در طبیعت بسیار عادی و معمولی است... آنوقت درک می‌کنیم که این استاد
 فیزیک چگونه بی‌اعتنا به چندین هزار سال کوشش علمی و تفحص و تجسس عقلی بشر با
 کمال خونسردی مدعی میشود که «علم بهیچوجه قادر نیست ثابت کند عمر جهان بیش از
 پنجهزار سال باشد!!! حال بگذریم در همان فیزیکی که این پروفیسور معلم آنست روشهای
 بسیاری برای تعیین سن و عمر طبقات کشف گردیده است که ممکن است اشتباهات در
 حدود چند هزار سال را برای آنها پذیرفت ولی نمیتوان چند میلیارد سال را به ۵۰۰۰ سال
 تبدیل کرد. بخصوص که برای تحول، و تکامل ده‌ها دلیل معقول در دست است ولی برای
 نظریه مخالف آن هیچ دلیلی در دست نیست. معلوم نیست که این استاد به کدام علم تکیه
 می‌کند و در حالیکه از مصریان و سومریان آثار نبشته متعلق به پنجهزار سال قبل وجود دارد،
 عمر جهان را ۵۰۰۰ سال می‌خواند؟! و تحول را در طبیعت نفی می‌کند؟! (خبر از روزنامه
 زود دویچه سیتونگ شماره ژوئیه ۱۹۸۳). این نتیجه تعصب دینی است که هیچ مرز وحدی
 نمی‌شناسد. آنجا که تعصب حکومت می‌کند عقل و منطق در زندان است و متأسفانه در
 طول تاریخ و تمدن بشر صحنه دین بندرت از هیولای تعصب و جمود خالی بوده است.

همانگونه که تذکر دادم رسالات مذهبی کتاب مقدس بیانات و روایات معمولی ایست
 که اغلب برای مردم ابتدائی دورانهای تنظیم این روایات مطرح گردیده است. حال اگر این
 سخنان را کلام خدا و پر از رموز و اسرار مشکل و حقایق لایتغیر توجیه کنیم، تفسیرهایی
 چون میشنا و تلمود و میدرش... نیز ضروری میشود. هنگامیکه قرن‌ها گروهی عمر خود را با
 معماهایی فرضی و اسراری تخیلی بسر برند رفته رفته این بیانات ساده به معماهایی مبدل
 میشوند که پاسخ آنها در حد درک همان مردم ابتدائی است زیرا مسئله گویان بجای آنکه
 سؤال را در حد عقول مردمان گذشته مطرح سازند عقل خویش را با آن دوران تطبیق
 داده‌اند.

نبی‌های مردمی کاهن و ملا و رب و ربی نبودند و با فقه و شرایع و اخبار و احادیث،

معمای کتاب مقدس و رموز نجاست و طهارت و حرام و حلال، تشریفات معبدی و اسرار مگوسرو کار نداشتند. آنها از مردم بودند و بزبان مردم سخن می گفتند و بهمین جهت هم بود که بر علیه روحانیت فریاد بلند می کردند و بیهودگی شعائر آنها را اعلام می نمودند. برخی از محققین یهودی که چنین برداشتی را نفی روحانیت و شعائر کلیسایی می بینند سعی می کنند فعالیت نبی ها را به زبان دیگری توجیه کنند. مثلاً بک مینویسد:

«در توجیه تاریخ اغلب با سوء تفاهمی روبرو می شویم. اغلب گفته میشود که نبی ها مخالف شعائر و آداب و تشریفات بوده اند. در دوران یک لیبرالیسم افراطی این مسئله بصورت یک شعار درآمده بود که نبی ها مخالف آداب و رسوم و شعائرند. آنکه بیان این نبی ها را میخواند، بخصوص یسایا، می بیند که چنین چیزی نبوده است نبی ها فقط مخالف آن بودند که شعائر و آداب پوششی برای گناهان گردد و در زیر پرده رعایت آداب همه زشتیهای اخلاق را بتوان مخفی ساخت. آنها مخالف با آداب نبودند بلکه با سوء استفاده از آن مخالف بودند»

این سخن بکلی نادرست است. در گفتار این نبی ها چنان به صراحت شعائر نفی و تحقیر شده است که بدون شک میتوان یقین کرد که گویندگان این بیانات ایمان را در اجرای شعائر نمی دانسته اند یسایا (اشعیا) که بک به او اشاره می کند شخصیتی ناآشناست. در کتاب یسایا بخش هائی مسلماً به او تعلق ندارد. بهمین جهت خود کلیسا نام بیان کننده این بخش را یسایای دوم (دئوترو یسایا) و یسایای سوم (تریتو یسایا) گذاشته است زیرا مطالبی مربوط به چندین قرن پس از دوران او در این کتاب مطرح شده است. بقیه این کتاب نیز یقیناً تقریر و تحریر خود او نیست. در رساله یسایا روحانیت و شعائر معبدی معتدل تر از دیگر انبیاء اسرائیلی مورد شماتت قرار گرفته است ولی با وجود این به صراحت تمام دین و ایمان را به زبانی تعبیر کرده است که با بیان روحانیت بهیچوجه سازگار نیست. برای آنکه به این واقعیت توجه کنیم مجدداً بیانات یسایا را در این باره تکرار می کنم. در سرآغاز این کتاب از زبان یهوه می گوید: بیهوده برای من هدیه نیاورید. آتش نیازی که مورد نفرت من است. جشن های ماه نو، سبت و دیگر اجتماعات پر گناه و اعیاد شما را تحمل نمی کنم. خود را بشوئید و پاک کنید. کارهای زشت را ترک نمائید و بس کنید که در مقابل چشمهای من شرارت نمائید. بیاموزید که کار نیک کنید. به حق توجه نمائید و به زیر دستان و مظلومین کمک کنید و حق بنیمن را تا مین سازید و به حمایت بیوه ها برخیزید» و همچنین دیدیم که او می گوید: روزه واقعی در نظر من آنست که زنجیرها و یوغها را بگسلانید و

بندهای ناحق را پاره کنید، به گرسنگان نان خود را بخش نمائید... از قوچی که به عنوان قربانی میسوزانید متنفرم و از خون گاوان و بزهای شما نفرت دارم... بیخود برای من هدیه نیاورید که مورد تنفر من است و از آتش نیاز شما نفرت دارم... مرا چه احتیاجی به قربانیهای شماست؟ آیا صریحتر از این چگونه میتوان شعائر را نادیده گرفت و با قاطعیت اعلام کرد که بجای روزه و قربانی و آتش نیاز، جشنها و اعیاد و تشریفات مذهبی، تقدیم خون و چربی و رایحه خوش بو... باید نیکی کرد و آزاده بود و بر علیه ظلم و ستم مبارزه کرد و زنجیرهای ستم را پاره ساخت؟ آیا بک چه شواهدی از یسایا در تأیید نظریه خود میتواند ارائه دهد؟ در کجای کتاب یسایای تنظیم شده از طرف خود کاهنین اشاره شده است که وظایف شعائری خود را انجام دهید، قربانیهای خود را به یهوه تقدیم کنید ولی آنها را وسیله پوشش گناه قرار ندهید؟ اگر یسایا به این شعائر، به آنگونه که در تورات بنام او امر یهوه مطرح شده است معتقد بود چگونه به خود اجازه می داد آنها را نفی کند؟ در تورات برای بخشش گناهان تقدیم قربانی و نذورات و دیگر اعمال شعائری دستور داده شده است. نبی یهوه چگونه هیچ اشاره ای به این دستورات نمی نماید و راه های کاملاً مختلفی ارائه می کند؟ یهوه که دائماً خواهان دود کباب و پیه و چربی است، یهوه که خواهان اعیاد و قربانیهای آنست، یهوه که پیوسته به ستایشگران خود تأکید می کند دست خالی به دیدار من میائید و دست پر در معبد حضور یابید، یهوه ای که می کند چرا گوسفند شل و بز کور و گاو لنگ برای من می آورید و انبارم را پر نمی کنید و غذایم را آماده نمی سازید، یهوه ای که آنقدر به شعائر و تشریفات اهمیت می دهد که اگر پسران هارون این تشریفات را رعایت نکنند در یک لحظه آنان را نابود می سازد، یهوه ای که در سراسر بخشهای فقهی تورات دستور پس از دستور و قانون به دنبال قانون در جزئیات دستورات شعائری، تشریفات معبد و چادر مقدس، لباس کاهنان و وظایف تشریفات آنان، میز جلوی یهوه و شکل محراب و نان پانیم...، صدها نوع قربانی و نیاز... صادر مینماید یکباره همه این دستورات را فراموش می کند و شرط رستگاری را آزاد ساختن اسرا و شکستن غل و زنجیر مظلومان... مطرح میسازد و حتی بجای همه این شعائر آزادی و نیکوکاری را عبادات واقعی میداند؟ چون اصولاً این نبی ها چنین دستوراتی را بعنوان اوامر یهوه نمی شناخته اند و آنچه در آن روزگاران عمل میشده است ابداع و تقلید ملایان و کاهنان بوده است که از کنعانیان اقتباس کرده و بنام یهوه بر اسرائیلیان تحمیل کرده بودند.

ما دیدیم که یرمیا، هوشع، عاموس و میکا با چه صراحتی اعلام کردند که این شعائر

متعلق به دین یهوه نیست و حتی از قول یهوه موکداً تصریح کردند که من کی در صحرا به شما چنین دستوراتی دادم و از قربانی سخن گفتم؟ اگر انبیاء اسرائیلی معتقد نبودند که این دستورات جعلی است هرگز بخود اجازه نمی دادند او امر یهوه را نفی کنند. شاید هم اصولاً در زمان آنها چنین دستوراتی بنام و امر الهی وجود نداشته است و پس از تبعید در تنظیم تورات توسط روحانیون مطرح گردیده است.

بزرگترین افتخاری که نصیب دین یهوه می شود همین شلاقهائی است که نبی های آزاده و ساده دل و با صفای اسرائیل بر پیکر روحانیت و حکومت منحرف نواخته اند و بجای شعائر و تشریفات زائد نیکی، انسانیت، فضایل اخلاق و آزادی را هدف و مایه دین راستین معرفی نموده اند. آنها باطن با صفا و ضمیر پاک و فضایل اخلاقی را، که از هر موهبتی شریفتر است نیاز درگاه حق ساخته اند و آنها را جانشین دودوبوی متعفن آتش نیاز و چربی سوزان و خون و چرک و کثافت نموده اند و آزادی را بر بندگی و اسارت را به شریعت و شعائر ترجیح داده اند.

اصولاً آداب و رسوم و شعائر هنگامیکه ریشه گرفت و به مایه و هسته دین تعبیر شد یقیناً مورد سؤاستفاده قرار خواهد گرفت زیرا به تدریج از یکسویز دامنه این شعائر افزوده می شود و از سوی دیگر دین کلاه شرعی جای دین اخلاقی و روحانی را خواهد گرفت. تاریخ و تجربه بهترین دلیل و شاهد این مدعاست. تحلیل این مسئله را نباید با مقالات ادیبانه و شاعرانه منحرف ساخت بلکه می بایستی به واقعیت، که معتبرترین شاهد در یک بررسی علمی است تکیه نمود.

در همه اجتماعات مذهبی شعائر و آداب تشریفاتی وسیله ای برای فرار از انجام وظایف انسانی و اخلاقی شده است و قربانی و رشوه به معبد و کاهن، انجام شعائر تشریفاتی به عنوان عبادت، اعتراف به کشیش و خرید و فروش گناهان و تهیه جواز دخول به بهشت (آبلاس بریف).... سبب انحراف جامعه گردیده است. گذشته بر همه فسادها که نتیجه دین کلاه شرعی است همین شعائر و تشریفات ایجاد فرق و دسته ها و مذاهب مختلف می نماید که پیروان آنها ناخودآگاه به انتشار تخم کینه و نفرت و نفاق در جامعه می پردازند و مومنینی که به وراثت و بدون کوچکترین تفکر و تعقلی، به این شعائر معتاد شده اند، تا پای جان هموعان خود را آزار می دهند و حتی خود نیز ناخودآگاه در راه آن جان می سپارند.

این واقعیت که نبی ها مخالف شعائر بوده اند کم و بیش مورد قبول بسیاری از محققین است برای نمونه به برداشت دانشمند معاصر آلمانی فهر را اشاره می نمایم فهرمی نویسد «نبی ها از

خداوند و خدمت به او کاملاً یک ایده دیگری را معرفی کردند. با این دید از خدا لازمست که همه شعائر شکسته شود و به انهدام محکوم گردد. زمان اضمحلال روحانیت و معبد فرا رسیده است. آنچه را فکرمی کردند که وسیله خدمت به خدا قرار دهند و رضایت او را به دست آورند، چون اشکال خدا (بُت)، محراب و مذبح، قربانی، دعا و نماز، آواز و رقص، نیاز و جشنها... همه وسایل نامناسبی برای طلب آموزش از خدا می باشند. پس پیمبران شعائر را لعن کرده و نام مکانهای مقدس را به استهزاء یاد می نمایند. تمام موسسات شعائری را در خدمت گناه می دانند و در حقیقت همه اینها را خود از پایه گناه تلقی می کنند. این عوامل سبب نمی شود که انسان خدا را بطور یقین در آنها بیابد بلکه سبب می شود که مردم خود را در انجام این شعائر محدود ساخته و در اجرای آنها رأی خداوند را محقق تصور نمایند. مردم به این شعائری که تعلیم یافته اند عمل کرده و فکرمی کنند که با این کار دستورات خدا را به طور کامل اجرا نموده اند (دین کلاه شرعی). چنین کسی با این اعمال خدا را چون قدرت تعیین کننده ای توجیه نمی نماید و به دستورات واقعی او به نظر جدی نمی نگرد. پس لازمست که بجای اعمال شعائری حق و عدالت مراعات شود... انبیاء بالاخره سدهای قوم گرانی را نیز در هم شکستند. خدائی که آنها را مامور ساخته است اجازه نمی دهد که از او به نفع یک قوم و یا یک دولت بهره گیری شود و اوضاع و احوال و حافظ یک قدرت ملی و فرهنگ خاص قومی نیست.»

حتی آلبرایت محقق معاصر امریکائی که متمایل به دولت اسرائیل و روحانیت یهود است قبول می کند که «اگر پس از قرن یازدهم یک جنبش نبوت الهامی نوینی در اسرائیل رشد نمی کرد، در این دوره یک پارچگی رهبری و روحانیت (اتحاد معبد و دربار) انحطاط شدیدی در دین یهود رخ می داد. شوق و شور نبی ها و پیروانشان بود که بران بحران فائق آمد». البته آلبرایت به یک نکته توجه ننموده است که نبی ها نتوانستند بر این بحران فائق آیند و گرنه طبق روایات کتاب مقدس جامعه اسرائیل قبل از تبعید به چنان انحراف شدید دوچار نمی شد و روحانیت پس از تبعید نیز تا این حد اسیر شعائر نمی گشت و انبیاء این دوران چنین با کهنانت پیوند نمی یافتند. یهودیان سنت انبیاء اسرائیل را به ظاهر تقدیس کردند و چون مجموعه مقدسی به نمایش گذاشتند ولی در باطن به کهنانت پیوستند و تمام شعائری را که انبیاء نادیده گرفته و به گفته فُهر حق و عدالت و نیکوکاری را جانشین آنها ساخته بودند، بنیان دین خود قرار دادند. کهنانت پس از تبعید هر چند در برخورد با فرهنگ های پیشرفته به تعدیل در برداشتهای ابتدائی پرداخت ولی مجدداً بیشتر شعائر بدوی

را بنام اوامر یهوه و پیام موسی در تورات و رسالات دیگر وارد کرد و به عنوان وظایف اصلی و بنیانی دین یهود تقدیس نمود.

انبیاء مردمی اسرائیل نه از عقلا و دانشمندان بودند و نه از اشراف و آداب دانان. آنها مردان ساده و بی غشی بودند که رسالت خود را در مبارزه با دروغ و فریب و ریا، زشتی و ستم و بی عدالتی می دیدند. الهام و اشراق آنها نیز در درک و اجتناب از شرارتها و کشش به سوی فضیلتهاست. در کلمات این مردان خدا هیچگونه پیچیدگی و سر و رمزی نیست و حتی برداشتهای بدوی و عامیانه که زبان مردم آن دوران بوده است در بیان آنان فراوان دیده می شود. نکته جالب در رسالت آنان نه لطافت کلام و نه منطق علمی بلکه صداقت و سلامت فکر و کشش بسوی فضیلت است. بطوریکه در تلمود دیدیم روحانیت حرفه ای یهود، که از برگزیدگان صاحب علم و مکتبی و تعلیم یافته حوزه ای تشکیل می شدند، سعی کردند با طرح معماها و بیان رموز و اسرار دین را به علم تخصصی مبدل سازند. همین عمل به کلی دین را از مسیر ساده و انسان ساز منحرف می نماید و هدف را فدای وسیله می سازد. اینکه دزدی و ریا و دروغ، قتل و جنایت و ستم خودخواهی... زشت است و صلح و صفا و راستی، عشق و محبت و خیرخواهی و حق طایی... زیبا، احتیاج به زبان رمز و معما ندارد و علم لدنی برای درک این واقعیات لازم نیست. روحانیت معبدی با رواج شعائر و تشریفات ظاهری به جای تعلیم فضیلت و تربیت خلوص و صفای باطنی شکوفائی روحانی را سد ساخته مردم را از قضاوت برحق و صحیح باز می دارد و از خداوند دور می سازد. حکومت هم از این انسداد بهره گیری و در کنار روحانیت به جان و مال و آزادی مردم تجاوز می کند و جامعه را فساد می بخشد. پس رسالت مردان خدا مبارزه با این دو جبهه است و بطوریکه دیدیم انبیاء اسرائیل بیانگر این گونه رسالت بوده اند. جنگ موسی و فرعون و ساحران او آغاز این مبارزه است و برخورد شدید عاموس، هوشع، میکا... با کهنات و سلطنت پایان آن. به همین دلیل موسی به ترک مصر مجبور می گردد، یرمیا در کنده و دریوغ و زنجیر پشهور اسیر می شود، آقصیا کاهن اعظم بیت ال عاموس را از آنجا بیرون کرده و به او می گوید اینجا بک میقدش (مکان مقدس سلطنتی) و یک بیت مملکه (معبد حکومتی) است. تا زمانیکه این جنبش و جوش وجود دارد دین نیز پویا و زنده است و هنگامیکه این حرکت به سکون و جمود گرائد و بحث و فحص اسکولاستیک جانشین تعلیم و تربیت سازنده گردید و کشیش و ملا و رتی و کاهن جای شاهد و نمونه زنده و مثبتین را گرفت دین نیز حیات خود را از دست داد و بجای آنکه موجب شکوفائی جامعه گردد عامل فساد و مرگ

روحی گردید. نماز و راز و نیاز اگر به تصفیه و تزکیه درون و تربیت نفس برای جذب عشق و محبت و ایثار منجر شود، لطیفترین و سازندهترین فعالیت باطنی است. مسلماً همه این پیمبران واله و شیدای حق بوده‌اند و بار از و نیاز و نماز و تفکر و درون‌نگری از باطن خود نیرو و قدرت کسب کرده، آینه دل خویش را از زنگار خودخواهی پاک و مصفا ساخته‌اند. ولی نماز به صورت انجام شعائر و برگزاری تشریفات و نیاز به امید کسب و معامله نتیجه اش همانست که در طی هزاران سال زندگی متمدن و شهری نصیب اجتماعات مختلف شده است. اجرای شعائر و دستورات معبدی مربوط به طهارت و نجاست، حرام و حلال، ثواب و گناه، واجب و مستحب.... هر قدر هم با خلوص و ایمان هرگز جامعه شکوفا سازنده و پیشرو نساخته است. روحانیون معبدی هرگز قادر نیستند از قالب شعائر و تشریفات خارج شوند و به پرشهای بزرگ روحی، که در خور این مردان صاف باطن و زلال فطرت و چوپانان و ژنده پوشان و عاشقان حق و حقیقت است دست یابند. تعلیمات خشک و یکنواخت که نه با فکر و اندیشه پوینده پیوند دارد و نه با دل و باطن سازنده، مانع از آنست که این روحانیون حرفه‌ای و دانشمندان کلیسایی از آزادی لازم برای ایجاد یک تحول اخلاقی و اجتماعی برخوردار شوند و با چوبدست ساده خود بر علیه فرعونها و ساحران مارگیر قیام کرده و با شمشیر تورهای ریا و تحمیق متولیان دین را پاره کنند. با فریادهائی که از درون متلاطم و دردمند این ساده مردان برمی خیزد پنجره‌ای بسوی فضای آزاد باز می شود ولی مردان کلیسا بجای آنکه در فراخی این روزنه بکوشند با تعابیر و تفاسیر جامد خویش، که به خیال بر پا داشتن دروازه‌ای در مقابل این گذر طرح می شود، ناخود آگاه دیوار غیر قابل عبوری می سازند که آن روزنه را نیز سد مینماید.

یکی از مزایای کتاب مقدس همین بیانات و اشاراتی است، که هر چند نسبت به انبوه روایات بسیار محدود و مختصر است، ولی در مقایسه با فضای فکری زمان خود دارای لطف و کششی است که برای مدتی خشونت دین معبدی را از یاد می برد. در خور تحسین و آفرین است که با وجود تأثیر عمیق روحانیت کلیسایی هنوز از این تازیانه‌های اخلاقی اثری باقی است و در باطلاح شعائر معبدی و آداب بت پرستی عطر جانفزای این گلهای فرح بخش تعفن ریا و تحمیق را برای مدتی خنثی می کند و منظره مُشمز کننده گوشت و پوست و پیه و چربی سوزان و محراب و مذبح خونین را از یاد می برد و ندای عشق و محبت آرامش بخش آنان جانشین وحشت و هراس از خدای جبار و قهار و هولناک، عفریت از ازل و تعصب کور و وحشتناک می گردد. مسلم است که خدای این مردان با صفا در درون خودشان بوده است و شکل و قالب اندیشه آنها را

گرفته است. کلام آنان به زبان آن دوران است و باید در همان فضا توجیه شود، نه چون تلمود از گفتارشان معماها ساخت و به کمک آنها سینه و سل را معالجه کرد و دانه صد منی انگور را کشف نمود. فریادشان کوششی بوده است برای رهائی ارواح آزاده از زندان تنگ و هولناکی که ریا و تزویر و ظلم و ستم در آن روزگاران بر پا نموده بوده است نه برای هراس از بی اعتنائی مردم به تشریفات و شعائر و رسوم معبدی. ما ایرانیان در تاریخ خون آلود و پر رنج و مصیبت خویش نظیر این زنده دلان را بسیار داشته ایم و عرفای گرانقدر و آزاده نمونه درخشان این مبارزه با ریا و تزویر و تخدیر بوده اند و خواننده ایرانی می تواند به سادگی نقش این زنده دلان را مجسم نماید.

نتیجه ای که از این فصل می توان گرفت به اختصار چنین است: ۱- به احتمال نزدیک به یقین کاهنان کنعانی اجداد کهنه اسرائیلی بوده اند و هویت کهنات نیز کنعانی است. ۲- بیانات صریح انبیاء اسرائیلی حاکی از آنست که شعائر و آداب و رسوم معبدی متعلق به اصل دین یهوه پرستی نیست. موجودیت روحانیت معبدی به آداب و رسوم و تشریفات و شعائر وابسته است و بدون این شعائر وجود چنین روحانیتی قابل توجیه نیست.

۳- شواهد کتاب مقدس حاکی است که روحانیت متشکل تا ظهور سلطنت وجود نداشته است. در قبایل اسرائیل، مانند همه نوماتها و حتی اعراب بادیه دو هزار سال بعد از این زمان، پدر فامیل و شیخ عشیره به سبب جاذبه روحانی و سنت های قبیله ای کاهن و رهبر مذهبی بشمار میرفته است. کهنات مستقل بطور مسلم شخصیتی است که پس از استقرار در کنعان بوجود آمده است.

۴- روحانیت اسرائیلی نه مورد تأیید یهوه پرستی ساده و بی تشریفات صحراست (دین موسی) و نه مورد قبول نبوت اسرائیل. انبیاء مورد تأیید قبل از تبعید همه انحراف و فساد کاهنین وابسته به دربار و نبی های دروغین و روحانیت فاسد جامعه را تذکر داده اند و آنها را موجب فلاکت و مصیبت خوانده اند. با این زمینه کهنات با یهوه پرستی انبیاء مردمی هرگز سازگار نیست. پیمبران پس از تبعید با وجود آنکه روحانیت دوران سلطنت را شماتت کرده اند ولی بعزت و ابستگی به رهبری جامعه که هویت خود را به روحانیت مدیون بود و موقعیت خاص بی وطنی و پراکندگی که فقط روحانیت را حافظ موجودیت فرهنگی خود میدانست، نتوانسته اند خود را از این زائده جدا سازند، بخصوص که روحانیت بابل به مقدار زیاد وابسته به مردم بود.

هشدار و پند و اندرزها و دستورات اخلاقی که پس از تبعید در رساله کاهنین وارد شده

است حکایت از موقعیت خاص این تشکیلات مینماید. روحانیت یهود در یا سپورا دارای قدرت سیاسی نبود و در زیر فشار اقوام و ملل مختلف وابستگی شدید خود را به مردم برای بقای خویش ضروری میدانست بخصوص تحولاتی که پس از سلطنت سلسه حَسْمُونی (حَسْمُنه ای) بوجود آمد و جانشین شدن فریسیون بجای صدیعون و رهبری یافتن ربی ها یافقها و علمای شریعت، بجای کاهنین، روحانیت یهود را از کیفیت برجسته ای برخوردار ساخت. متاسفانه بحث و جدل مکتبی و حوزه ای و توجه به شعائر و تشریفات مذهبی که روحانیت وابسته به آنهاست، موجب دور شدن از واقعیات می گردد. این فرایند طبیعی روحانیت یهود را نیز با همه خلوص و علاقه و وابستگی به مردم، به سرنوشت روحانیت کلیسائی دوچار ساخته است. تلمود و دیگر ادبیات مذهبی و وابستگی شدید روحانیت یهود به شعائر و آداب ظاهری و دستورات بدوی تورات و تعصب بیش از حد آنها نشان بارز این انحراف است: شاید بتوان ادعا کرد که افراد با خلوص و اعتقاد و ایمان در بین روحانیون یهودی به نسبت بیش از کهنات ادیان دیگر بوده است. آنها گاهی حتی رسالتی در خود برای اصلاح جامعه مذهبی احساس مینموده اند. ولی چون روند روحانیت و کهنات تبلیغ شعائر و پرداختن به ظاهر است روحانی معبدی با این تعلیمات و طرز تربیت رشد می کند و تا زمانیکه از این فرهنگ تغذیه میشود و به این برداشتها و معتقدات معتاد است قادر به شکستن قالبهای تحمیلی نیست.^۱

۵- روحانیت و تعلیمات مکتبی آن سبب ایستائی جامعه و رکود فکری میشود. پس از تبعید بطوریکه تذکر داده شد روحانیت رهبر فکری و روحی یهودیان گردید و معلمین تورات فرهنگ ساز این جامعه شدند. جالبست که پس از یک فعالیت ۲۵۰۰ ساله ما اثری از یک تحول برجسته در فرهنگ قومی این مردم نمی بینم و در این جوامع در بسته ملی مذهبی نشانی از تکامل فکری و رشد علمی و هنری نمی یابیم. چون همه فعالیت رهبران فکری این قوم متوجه تفسیر و تعبیر تورات گردیده است بزرگترین شاهکاری که توانسته انداز تورات و کتاب مقدس بسازند در حد تلمود بوده است و درنای حکمتها و دانشهای ملی آنان در این برکه کوچک محدود شده است. از بین یهودیان دانشمندان فراوانی برخاسته اند ولی فعالیت

۱- گرانت در کتاب یهودیت قدیم نوشته است در تمام جهان قدیم تدین و تقوایی قابل مقایسه با آنچه در یک خانه یهودی دیده می شد وجود نداشت. هیچ دینی در صمیمیت و فداکاری و جدیت، ترک نفس و فداکاری به پای یهودیت نمی رسید. چه بدبختی بزرگی که این دین به وسیله رهبران بی شرم و فاسد، جاه طلب و متعصب چنان مورد استفاده قرار گرفت و منحرف شد.»

علمی و فکری آنها در مسیر تکامل کلی است که در همه جهان رخ داده است و با فرهنگ قومی آنان که وابسته به دین و هویت یهود است، ارتباط ندارد.

والتر برانت مینویسد «دانش به قانون (تورات) و عمل به آن تنها چیزی بود که یهودیان در صحنه مذهب و رشته‌های فکری و روحی به آن توجه داشتند. از ارتباط به نوعی ارزشهای فرهنگی و هنری در بین آنان هیچگاه سخنی نبوده است و بهمین نحو هم تا آغاز مسیحیت و مدت‌ها پس از آن باقی مانده است».

در تورات بحثی مطرح شده است که فکر می‌کنم توجه به آن جالب باشد. در کوه سینا پس از آنکه یهوه به شرح معجزات خود می‌پردازد می‌گوید «حال اگر شما به ندای من گوش فرا دهید و میثاق مرا حفظ کنید در بین همه اقوام جهان ملک خاص من خواهید بود. چون همه زمین از آن من است اما شما باید برای من کشوری از کهنه (مملکت گهتیم) و اُمّتی مقدس (گوی قدّوش) باشید ۱۹/۶ خ» در باره گوی قدّوش (قدّش یا خدّش = مقدس) نظریات مختلفی بیان شده است. برخی چون ه.ل. اشتراک این جمله را چنین معنی می‌کنند: اسرائیل چون قومی خواهد شد که یهوه بر آن حکومت کند و همه افراد این قوم کاهنین یهوه گردند. بعضی مانند ب. بنج معتقدند: همه اسرائیلیان چون کاهنان به یهوه نزدیک شده و خدمت او کنند. گروه دیگری نظر می‌دهند: قوم یهوه با اجرای دستورات او چون کاهنان مقدس میشوند و بر این قوم فقط یهوه حکومت می‌کند. و بالاخره این نظر هم مطرح میشود که: بنی اسرائیل با اجرای اوامر یهوه بر همه اقوام دیگر برتری می‌یابد و در حکومت خدا بصورت کاهن شرکت مینماید.

بنظر من با توجه به مقدمه این باب مقصود راوی روشن می‌گردد. هدف اجرای میثاق یهوه است و وعده او برای تشویق بنی اسرائیل به حفظ این میثاق. در فقه اللغه تورات مقدس همه انچه‌هایی است که به یهوه نزدیک بوده و بطور خاص به او وابسته است. هر چه بنام خداست مقدس است، چون اعیاد و روزهای مقدس (سبت روز خداست). هر چه وقف خدا میشود قدّش می‌گردد و تجاوز به آن گناه است. قربانی و نذورات غنایمی که نذر یهوه میشد مقدس نام می‌گرفت و بهمین جهت هیچ کس اجازه تملک آنها را نداشت در ۳۳/۲-۳ در مقابل مقدسین آتش قانون حرکت می‌کند. مکان مقدس جایی است که به یهوه تعلق دارد یا یهوه در آنجا ظاهر شده است، سرزمین مقدس بیت المقدس... اشیاء معبد چون به یهوه تعلق دارد مقدس است. پس با این توضیح چون بنی اسرائیل به یهوه تعلق گیرد گوی قدّش خواهد شد. اما زمانی این تملک صورت می‌پذیرد که بنی اسرائیل به میثاق یهوه

پای بند باشد میثاق یهوه نیز در این مرحله فقط ده فرمان است که در کوه سینا به موسی^۱ ابلاغ می گردد. اما کشور کهنه از مردمی بوجود می آید که همه کاهنین یهوه می شوند و بلا واسطه با او رابطه برقرار می کنند. در چنین جامعه ای وجود کاهن زائد می گردد. پس میتوان گفت ایدال جامعه یهود آنست که همه یهودیان به خدا نزدیک شوند و روحانیت و کهنات موظف کاملاً حذف گردد.

اگر یهودیان به این نکته مهم توجه مینمودند که کهنات از ادیان بت پرستی مایه گرفته و تمام مظاهر آن مذاهب را تبلیغ کرده است، و تعلیمات آنها چیزی جز آداب و رسوم کنعانی که نه در ابتدا به رسالت صحرا وابسته بوده است و نه بعداً مورد تأیید انبیاء مردمی قرار گرفته است، بهیچوجه دنباله روی این طبقه نمی شدند. آنچه امروز بصورت کتاب مقدس پذیرفته شده است برگزیده روحانیت یهود است نه کلام یهوه. این روحانیون پس از تبعیدنند که رسالاتی را بنام های مختلف تنظیم کرده اند و یا از بین مقالات و رسالات متعدد کتبی را تقدیس نموده اند. بهمین جهت نیز اگر گفتار انبیاء اسرائیل و پند و اندرزهای عرفانی و اخلاقی را که در برخورد با فرهنگهای دیگر شکل گرفته اند و بخش بسیار کوچکی از کتاب مقدس را تشکیل میدهند، از کتاب مقدس حذف کنیم این مجموعه اختلاف زیادی با روایات بت پرستان کنعانی نخواهد داشت.

من در نظر داشتم در پایان این فصل برداشتهای عامیانه و بدوی، نارسائیهها، تناقضات و انحرافات کتاب مقدس، بخصوص تورات را فهرست وار متذکر شوم ولی سخن به دراز کشید و کتاب بیش از حد معمول به تفصیل گرائید امید است که خوانندگان کنجکاو و جستجو گر بر پایه تحلیلی که در این کتاب بعمل آمده است به مطالعه و بررسی مجموعه کائن دین یهود پردازند تا به بیند چگونه در اغلب فصول آن تناقض و نارسائی بر هم انباشته شده است. چنین رسالاتی را کلام الله و حقایق مطلق تلقین کردن و برای جملات آن تعبیر و تفاسیر معماگونه مطرح ساختن، هنری است که کهنات یهود و کلیسای مسیحیت به حد کافی از آن برخوردار بوده و به نسلهای پی در پی منتقل ساخته است. جالبست که حتی مردمان صاحب علم و اهل دانش نیز تحت تأثیر این تلقینات قرار گرفته اند و اغلب با ایمان و خلوص کامل این رسائل را تا حد اعجاب ستوده اند. برای نمونه مجدداً گفته خاییم نخمان بیالیک را تکرار می کنم که مینویسد:

«تورات ابزار دست خالق عالم است که با آن و بخاطر آن جهان را خلق کرده است. تورات مقدم بر خلقت عالم بود. او برترین ایده و روح زنده ایست که بدون آن جهان ثبات و حق وجود

خود را از دست میدهد»

حال اگر نویسنده، که او را یکی از متفکرین بزرگ یهود هم نامیده‌اند، چنین قضاوت کند از مردم عادی و عامی چه میتوان انتظار داشت؟!.

www.KetabFarsi.com

فصل هشتم اخناتن و دین موسی

در بررسی مختصری که از تمدن مصر به عمل آمد به آمnofیس چهارم یا اخناتن فرعون مصر اشاره شد. بطوریکه دیدیم در مصر ابتدا هوروس و سپس رع خدای خورشید مهمترین خدای مصر و خدای دولتی این سرزمین بشمار میرفت و معابدان در سراسر مصر پراکنده بود. در سلطنت شاهزادگان تب (تب) خدای محلی این منطقه بنام آن قدرت گرفت و امنیت اول انرا خدای دولت مصر ساخت (در حدود ۲۰۰۰ ق.م) پس از تسلط هیکسوسها خدای آمن، مظهر باد، قدرت خود را از دست داد ولی پس از آنکه پادشهان تب هیکسوسها را بیرون راندند و مجدداً فرعون مصر شدند آمن را به قدرت گذشته رسانده و در کنار رع به نام آمون— رع به مقام الوهیت اعلا برگزیدند. البته ارتقاء یک خدا به مقام خدای دولتی و وابسته به فرعون فقط موجب قدرت معابد و کهنه‌ایکه بنام این خدا بر مردم تحمیل میشدند می گردید. مردم اما در کنار این خدا به پرستش خدایان محلی و قدیمی خود میپرداختند.

در اواخر دیناستی هجدهم فرعون مصر بنام امن— هوتپ سوم (آمون از او راضی است)، بر ارزش خدای خورشید افزود (برگردان نام این فراعنه به یونانی آمnofیس است). آمون هنوز در تبین ارباب آسمان و زمین بود و او را موجد رهائی از تسلط هیکسوسها و تجدید عظمت مصر میدانستند. بهمین جهت نیز نام فراعنه با نام این خدا ترکیب می شد. در همین زمان است که خدای دیگری بر بنام آتن (آتون)، یا آتن روز، که معرف خورشید بود اهمیت می یابد و حتی در دوران آمن هوتپ سوم شروع به ساختمان معبدی برای او در کارناک می نمایند. زوجه آمnofیس سوم از شاهزادگان هوریتی بنام تیه دختر ژتوالی بود که فرماندهی اصطبل فرعون

را بعهدہ داشت (وبہ روایتی از شاهزادگان آریائی بود). از این ملکہ هوریتی فرعون مصر آمنوفیس سوم پسری می یابد بنام آمنوفیس چهارم که پس از او به سلطنت مصر میرسد. آمنوفیس چهارم نیز با یکی از شاهزادگان آریائی میتانی بنام نفرت، که نام اصلی او تادوخپا بوده است، ازدواج مینماید. نفرنت بسیار مورد احترام در بار مصر و دارای نفوذ خاصی بوده است. نیم تنه مطلائی که از او باقی مانده و در موزه برلین حفظ میشود بسیار مشهور میباشد. آمنوفیس چهارم جوانی بسیار حساس و شاعر پیشه و صوفی مشرب بوده است. صورتهائی که از او بدست آمده است همه معرف طبع ظریف و روح عمیق و متفکر و حساس اوست. این فرعون را دوست و همرازی بود که آیه نام داشت و او را برادر نفرنت میدانند و برخی سر پرست این شاهزاده. او بحدی احترام داشت که به پدر بزرگ ملقب گشته بود هنگامیکه آمنوفیس به سلطنت رسید کم کم ارادت زیاد خود را به خدای آتن اشکار ساخت. او در حقیقت نام آتن را وسیله ای برای ارائه افکار رسا و احساسات لطیف خود ساخت. از آثار بسیار معدودی که بدست آمده است میتوان یقین داشت که افکار بلند این فرعون جوان بهیچوجه با عقاید و افکار مصریان قدیم قابل سازش نبوده است. مصریان به دلیل زمینه اعتقادی توتیم پرستی و پرستش قدرتها و پدیده های مختلف گیتی بصورت ارباب انواع، به وجود خدایان متعدد معتقد بودند و هر چند گاهی یک قدرت مافوق را در قالب یکی از خدایان ملی برتر از خدایان دیگر و حتی چون پناه خالق آنان میدانستند. ولی در کنار آنان خدایان متعدد و قدرت های مختلف و حتی حیوانات مقدس را هم میپرستیدند.

برای مردم مصر، مانند همه مردم باستان، پدیده های گیتی چون باد و باران و آب و خورشید و ماه... معرف قدرتهای مافوق طبیعی تصور میشد که آثارشان قابل تجسم بود. انسان- خدائی و یا تجسم خدا به شکل انسان، تصویری بود که تمام جهان باستان را فرا گرفته بود و بطوریکه دیدیم اسرائیلیان نیز در باره خدای خود چنین برداشتی داشتند. در تصور و تفکر آمنوفیس چهارم دو عامل مشخص جلوه گر میشود که تا آن زمان در این منطقه بی همتا بوده است. جهان بینی او عاری از انسان خدائی است و قدرتهای مستقل طبیعی را بصورت خدایان متعدد بکلی نفی می نماید. اخناتون یک قدرت مافوق را تنها عامل موثر و خلاق جهان می نامد که برتر از تجسم انسانی است.

در دوران آمنوفیس سوم خورشید یا رع مجدداً اهمیت می یابد. در شهر آن واقع در مصر سفلی نزدیک دلتای نیل از قدیم الایام خدای خورشید پرستش میشد و معبد او در این شهر قرار داشت. یونان بهمین جهت این شهر را خورشید شهر یا هلیوپولیس می نامیدند. خدای رع